

تاریخ	حاضران	برگزارکننده	موضوع	محفل
۱۱ آذر ۹۷	۱۷ نفر	مهندس محمد عابدین نژاد	بررسی زندگی و شعر نیما یوشیج	چهل و ششم



من به راه خود باید بروم
کس نه تیمار مرا خواهد داشت
در پر از کشمکش این زندگی حادثه بار
گرچه گویند نه
اما
هرکس تنهاست
آن که می دارد تیمار مرا، کار من است
من نمی خواهم درمانم اسیر

صبح وقتی که هوا شد روشن
هرکسی خواهد دانست و بجا خواهد آورد مرا
که در این پهنه‌ور آب،
به چه ره رفتم و از بهر چهام بود عذاب

نیما یوشیج، علی یوشیج یا علی نوری در ۲۱ آبان ۱۲۷۶ در روستای یوش در نزدیکی روستای بلده دیده به جهان گشود. پدر وی ابراهیم نوری و مادر طوبا نام داشت. نسب وی به کیا جمال‌الدین می‌رسد. در سال ۱۳۰۵ با عالیه جهانگیر ازدواج کرد. وی یک برادر و سه خواهر داشت. شعر "از عمارت پدرم" را در ثنای منزل و عمارت قدیمی که از دیرباز وی و خاندان وی در آن منزل داشته‌اند سروده است.

مانده اسم از عمارت پدرم
طرف یورد شمالی‌اش: تالار
طرف یورد جنوبی‌اش: سردر.
طرف بیرون آن: طویله سرا،
جغد را اندر آن قرار اکنون،
تخته‌ای بر درش، به معنی، در.
در گشاده است و خانه‌اش تاریک
گاه روشن به یک اتاق، چراغ
مردی افکنده اندر آن بستر.
سر خمیده است ازو به روی کتاب
زانوان را به دامن آورده
دست می‌گرددش روی دفتر.
شب و تاریکی و چراغ آن مرد
به هم افتاده، لیک ساخته‌اند

روی دفتر، عمارت دیگر.

دستش این را نوشته بر ورقی:

مانده اسم از عمارت پدرم

تن بی جاننش، چون مرا پیکر.

نیما یوشیج قریحه شاعری را در خود داشت و مسیر شاعری را با استفاده از شرایط زمان خودش و این قریحه ذاتی پیموده است. وی از جریان‌های زمان خودش پیروی نکرد و مسیر تازه‌ای برای خود ساخت و به هیچ جریان فرهنگی تمسک نجست، به طوری که این جسارت و پیشرو بودن در شعر و شاعری به مذاق هم‌ردیفانش خوش نیامد و او را در جایگاه پایین‌تری نسبت به دیگر شعرا می‌دیدند.

نیما تحصیلات ابتدایی خود را در روستا تمام کرد که این دوره تأثیر نامناسبی بر نیما گذاشت و او این تأثیر تا آنجا پیش رفت که وی را دچار سردرگمی در زندگی کرد و باعث شد در دیگر فنون و هنر نیز خود را بیازماید که در نتیجه این تأثیر، نیما تا ۲۰ سالگی هم دروس طلبگی و هم زبان فرانسه را فرا گرفت.

در ۲۲ سالگی به استخدام اداره مالیه در آمد اما رضایتی از شغل خود نداشت و همیشه اوقات فراغت را در روستا می‌گذرانده است. وی بعد از ازدواج به استخدام اداره فرهنگ و معارف درمی‌آید و به همراه همسر در شهر بابل به تدریس می‌پردازد. بعد از دو سال تدریس نیما از تدریس در بابل به آستارا و سپس به تهران آمد.

در این دوره نیما از مسیر فرهنگ و ادبیات اعتراض خود را بیان می‌کند و با استفاده از نماد و سمبل حرف خود را بیان می‌کند.

”خر سوار خر“

این کم از خر آدم امروزه را

می‌پسندد هر چه بدهی ناسزا

ابله خر سیرتی بر خر سوار

داشت روزی جانب صحرا گذار

[واحه] پر آب و [گلی] آمد برش

باتلاقی همچو دریا پیکرش

ظاهر آن راه تنها پر ز گل
باطن آن مهلکه جان و دل
دوستان بهر نجات ابلهک
پند می دادند او را یک به یک:
(ابلها این ره که تو خر می بری
یک قدم نتوانی آنجا بگذری!)
لیک ابله کور و کر میراند خر
سوی آن راه پر از بیم و خطر
بانگها می زد به بیچاره خرک:
(های ها حیوان کمی چابک ترک)
ابله و خر بی مهابا بی درنگ
گل دهانه برگشاده چون نهنگ
دو قدم نارفته بود این خرسوار
خر بگل افتاد از دم تا مهار
ابله و خر از پی سعی مدید
هردوشان گشتند در گل ناپدید
پیشوایان کنونی آن خرنند
که سوار خر شده خر می برند
[خر] نمی داند بلای معرکه
بی خبر افتد میان مهلکه
خر اسیر آدمی شد از مهار
از خریت بندگی کرد اختیار

آدم امروزه با آن زیرکی
در اسارت هست با آن خر یکی
بی‌مهاری بار و فرمان می‌برد
بندگی از طیب خاطر می‌خرد
اعتقاد [او] مال و جان و قدر خویش
با دو دوستی بیش دو نان برده پیش
بینوا حیوان الاغ از زیر بار
گه گریزد بگسلاند گه مهار
و این بهر رنگ آدمی صورت همه
از پی دو نان شده در همهمه
کز رفیق خویش پیش افتد بکار
بیشتر از وی درآید زیر بار
گر خر [نفس] از طبیعت خود خر است
راستی این آدم از خر کمتر است
این کم از خر آدم این روزگار
هست مانند خری بر خر سوار

بعد از ۱۳۲۰ تا و چند سالی پس از آن سیاست با زندگی نیما پیوند می‌خورد. و این‌طور نمود پیدا می‌کند که نیما از اعضای حزب توده می‌شود اما نیما انتقادهای بی‌شماری به این حزب داشت. از این‌رو این حزب به نیما با نگاه غرض‌ورزانه می‌نگریست. در کنگره نویسندگان ایران نیز انتقادهای فراوانی به نیما و سبک شعری آن می‌شد.

در فاصله ۲۸ مرداد ۳۲ که تاریخ آغاز یأس مجدد نیما و ملت است تا ۱۳ دی‌ماه ۳۸ که تاریخ خاموشی اوست اگرچه شعرهای فراوانی نسروده اما در خلوت جان‌سوزش تأملاتی دارد و در یادداشت‌های پراکنده بیان نموده

به طوری که ملت ما و به ویژه مدعیان اندیشه و مردم سالاری جامعه سال‌ها بعد پس از اشتباهات و خیانت‌ها و گاه در گوشه زندان‌ها به آن نتایج رسیده‌اند نگارنده کتاب در اینجا ضمن اشاره به ماجرای احسان طبری و اعترافش در سال ۶۵ به نوشته‌ای از نیما در سال ۳۵ یعنی ۳۰ سال قبل از آن پرداخته و از قول وی می‌نویسد:

”من کمونیست نیستم برخی افکارم به آنان نزدیک است ولی میدانم که نقاط ضعف زیادی هم دارند از جمله مادیت غلیظشان. خود منطق ماتریالیست دیالکتیک هم با این دنیا حساب دارد و علوم پیشرفت‌هایی فلذا فلسفه یعنی عقل حاصل از علم هم پیشرفت کرده است. من بزرگ‌تر و منزه‌تر از اینکه توده‌ای باشم، هستم. یک متفکر محال است که فکرش را تحت امر فلان جوانک دلال و کارچاق‌کن شوروی محدود به افکار او نماید. من از این تهمت ناروا دارم دق می‌کنم.“

همچنین نیما خطاب به فرزندش می‌نویسد: ”هرگز به بازی سیاست وارد مشو عقیده خاصی می‌توانی پیدا کنی اما به تحقیق و اعراض حقیقت در پی عقیده‌ات باش هم‌رنگ جماعت مشو قبول فکر صحیح با قبول رفتار مردم دو چیز متفاوت است.“

”باید ابتدا مشربی داشت اعتقاد و شخصیت فکری خاصی داشت مثل قدما سپس هنر ابزار بیان آن باشد لاف‌آدم و با اخلاق حسنه باشیم با ایمان باشیم اگر این‌ها نباشد هنر به چه کار می‌آید. به عقیده من خطرناک‌ترین مردم هنرمند بی‌همه‌چیز است.“

”هنر نباشد بهتر است اگر در آن انسانیت نیست و اگر هنر راهنمای انسان به سوی انسانیت نباشد.“

”سابق بر این مردم ایمانی داشتند صفات متمایز و بارزی داشتند تقوایی بود امانت‌داری و همی‌تی بود امروز برعکس است ریا بازارش گرم‌تر از قدیم است. این جوانان زمام گسیخته و بد شده‌اند.“

یادداشت شعر و زندگی من: ”من زندگی‌ام را با شعرم معرفی کرده‌ام احتیاجی ندارم کسی هم بیسندد یا نپسندد بد یا خوب بگوید خواستم دیگران هم بدانند چگونه می‌شود بهتر بیان نمود زیرا زندگی من با دیگران آمیخته و هدفم همواره پشتیبانی از حق بوده است.“

او نیز چون مولوی خیام و دیگر بزرگان شعر و ادب این دیار در شعر زمانه خود تأثیرگذار بود قرن‌های آینده را آیندگان دانند.

در ادامه شعری از شیرین ابراهیمی (ورودی ۹۴، نقشه برداری) آورده شده است.

پشت این بجزه پانز بهی‌دی می‌شود

از پس دست خزان دست تویدامی شود

در خیالات تو می میرم ولی نگین نباش

سهم من مرگ که شد سهم تو عاشای شود

از ازل تا بد من عاشق و کورم بگو

یوسفم این کور مادر زودینامی شود؟

صفحه‌ی تلخ حوادث شد تمام جان من

بی تو ای جان فاجعه حر خطه معنای شود

کلبه‌ی احزان غمستان می شود یوسف بین

حزن و دردی که در این خانه تماشای شود

عاقبت این قصه در غصه به پیمان می رسد

مرگ یوسف باعث مرگ زینبامی شود

خواب دیدم که تو از پیش خدا برگشته‌ای

بعد خوابم زیر لب گفتیم که آیامی شود؟

سپاس از همه عزیزانی که همراه ما بودند.

كانون مهندسين فارغ التحصيل دانشكده فني دانشگاه تهران